

سفر به روزگار هزار دستان

● علی حاتمی پشت صحنه سریال «هزار دستان»

معروف بعداً مغضوب را ببینند و دل بدهند به سریالی که مانند اغلب سریال های آن دوران علاوه بر تلاش برای تصویر کردن یک روایت تاریخی، همراه بود با موسیقی تیتراژ درخشان که در قحطی صوت و صداهای آهنگین معمول پیش از این، برای بینندگان شوق زمزمه ملودی آن را برمی انگیزت و این بود که مثلاً دروازه ورود به سریال «گرگ ها» ی داوود میرباقری نیز همراه بود با مجید انتظامی و باز علی نصیریان بود و این بار در کنارش داوود رشیدی و ثریا قاسمی. انگار که ورود کارگردانی متبحر در سریال سازی را از همین تیتراژ فکر شده می شد دریافت و البته موفقیت دیگر سریالی که همان سال ها ساخت: «رعنا»

اگر نگاهی به ترکیب عوامل سریال «سلطان و شبان» ببندازیم می شود با چشم بسته به آن ها اعتماد کرد. کاری که از همان قسمت اولی که پخش شد به خانه های مردم رفت و از ذهن آن ها بیرون نیامد. داریوش فرهنگ با هوش و درایت توانسته بود جمعی حرفه ای را در این سریال همراه خود کند که از بازی ها و موسیقی و تصاویر گرفته تا متن و طنز دلنشین اش و ترس پشت تم آن در یاد مردمی که این سریال را برای بار اول در شبکه یک می دیدند بماند و هنوز هم اگر کسی از همان سال ها و سریال هایش نام ببرد این سریال جای ویژه ای خواهد داشت. با همان سبک و سیاق و انگار که در همان حال و هوا، رضا ژیان و گروهش توانستند «مثل آباد» را روی آنتن ببرند که در بعضی قسمت ها بسیار تماشایی بود و باز ناگزیر هستم از بیان تمجید موسیقی بسیار خوب آن. امین تارخ که آن سال ها با بازی در «سربداران» بدل به بازیگر نقش های تاریخی شده بود به درستی برای بازی در نقش «بوعلی سینا» در سریالی به همین نام انتخاب شد. سریالی با مشابهت های فراوان با «سربداران» اما در وادی دیگری و از شبکه ای دیگر: شبکه ۲ که در آن دوران کمتر سریال ایرانی پخش می کرد و به نظر می رسد بوعلی سینا اولین سریال پرهزینه این شبکه بود. سریالی که بعدتر فیلم سینمایی از آن تدوین شد و بر پرده سینماها رفت. سعید نیکپور به اتکای بودجه ای مناسب توانست سریال «امیرکبیر» را بسازد. روایتی دیگر از میرزاتقی خان امیرکبیر که بیشتر علی حاتمی سریالی بر مبنای دوران صدارت او ساخته بود به نام «سلطان صاحبقران». نیکپور داستان میرزا رضای کرمانی و سید جمال الدین اسدآبادی را هم در مجموعه «شاه شکار» در همان سال ها روایت کرده بود که از هر نظر ناموفق بود.

بجز سریال های تاریخی که نام برده شد، سریال های خانوادگی زیادی هم از تلویزیون آن دوره پخش شد. مهم ترین و محبوب ترین سریال آن دوران «آیین» نام داشت، کاری از غلامحسین لطفی که این سریال هم دوشنبه شب ها پخش

← فلاش بک به دهه شصت. صدا، دوربین، حرکت: سر بلند می کنیم و می بینیم برگشتیم به روزگاری که نام علی حاتمی را هر هفته روی صفحه تلویزیون می دیدیم. نامی محترم که وفاداری خود را به سنت حسنه «درست اندیشیدن و درست خلق کردن» ثابت کرده و برای ما «هزار دستان» را روایت می کند. روایتی پر از ریزه کاری و جزئیات از دل آدم های قدیمی با قصه هایی قدیمی ولی به حکم مآلوف این سرزمین، همیشه قابل تکرار و قابل لمس و از یاد نرفتن و تازه. با بازی های درخشان و دقت نظری مثال زدنی در رعایت شکوه و زیبایی دوران سپری شده ای از لباس و آراستگی و فصاحت کلام و بازی ها و شخصیت هایی راه یافته به فرهنگ عامه و نوای انگار تا ابد آشنای موسیقی تیتراژش که هزاران حیف و دریغ بابت از دست دادن زود هنگام علی حاتمی و صد حیف از این همه جرح و تعدیل و زخم به پیکر این سریال محبوب نزد مردم.

این چرخ داشت می چرخید به سنت و به قدمت، که پیشتر هم ناصر تقوایی به پشتوانه ستارگ سریال بی نظیرش «دابی جان نایلون» قرار بود «کوچک جنگلی» را بسازد. ظاهراً به دلیل وسواس تقوایی و عوامل دیگری که خیلی هم مشخص نشد که چه بود و از کجا بود (و اگر چیزی هم بود به حدس و گمان و از بررسی آینده کاری آدم های درگیر، می توان آن را حدس قریب به یقین زد) کار از دست او که پیشتر چیره دستی بی نیاز از تعریفش را ثابت کرده بود، گرفته شد و بهروز افخمی آن را ساخت. حاصل کار اگر چه در ذات، نشانه های همه جانبه نگری تقوایی در دیالوگ نویسی و جزئیات را در خود داشت اما افخمی هم توانست آن را بدل به کاری درجه یک کند که در میان فراوان ساخته های تصویری از «میرزا کوچک خان»، هنوز و انگار تا سال های بعد از این هم همچنان علیرضا مجلل بهترین میرزای تلویزیون است. باز می رسیم به تلویزیون های مبله قدیمی که در داشت و از زمانی که دکمه اش را می زدیم طول می کشید تا تصویر بیاید و ببینیم چه خبر است، گاهی هم که برفک و صداهای خش خش روی تصویر بود یا خطی می آمد وسط صورت مجری و بازیگر و فوتبالیست و گوینده اخبار، دست محکمی می زدیم روی آن و تصویر هم برمی گشت! میان همان هول و ولای خاموشی ها و جنگ و تلویزیون های ترانزیستوری، نگاه مان به قاضی شارح بود که لطیفه ها و شعرهای موزون برایش ساخته شده بود در جامعه آن روز. زنی هم بود که بازی اش خیره کننده بود و آشکارا شکل بازی و فرم نگاهش در آن سال ها تفاوت داشت: سوسن تسلیمی. روایت محمدعلی نجفی از نهضت «سربداران» در خراسان و جدال مغول و ایران، هر دوشنبه مردم را دل بسته همان تلویزیون ها می کرد تا امین تارخ و علی نصیریان و همان بازیگر

مفتش

نش انگشتی

در حال تعقیب

شعبون خان است

و در میانه بلبشو

و شعار و چماق

و جنگ مغلوبه

وسط لاله زار

تهران قدیم،

اسلحه اش را

سمت شعبون خان

نشانه می گیرد و...

می شد. تفاوت چیزی که آینه با سریال های مشابه داشت ترسیم دو فضای متفاوت تلخ و شیرین در هر قسمت از سریال بود که مورد توجه مخاطبان قرار گرفته بود. «آیین عبرت» هم با خلق کاراکتر ابدی معتاد طنز در تلویزیون آن دوران، علیرغم ساخت ضعیفش به دلیل جذابیت شخصیت اصلی سریال، حسابی سر زبان ها افتاده بود. مرضیه برومند هم با سریال دیدنی «آرایشگاه زیبا» و خلق کاراکتر جذابی به نام اسد خمارلو با بازی فوق العاده رضا بابک هر یکشنبه مردم را پای تلویزیون می نشاند تا مبدا قسمتی از آن را از دست بدهند و از تماشای قافله تکه کلام ها و طنز و شخصیت های بسیار جذاب سریال عقب بمانند.

سریال ها و مجموعه های تلویزیونی تولید شده در گروه کودک تلویزیون نیز همواره طیف وسیعی از بینندگان را به دنبال خود می کشاند. اکبر عبدی در مجموعه «باز مدرسه دیر شد» شیرینی ممتاز و یکه ای برای کوچک ترها و بزرگ ترها داشت. مجموعه «خانه عروسک ها» هم با کاراکترهای جذابی که داشت بسیار مورد توجه قرار گرفت و تکه کلام ها و ترانه ها و شعرهایش بین مردم رد و بدل می شد و همچنان هم یادآوری آن دلنشین است.

یک شب سرد زمستانی یا گرم تابستانی، چه فرقی می کند، هر کدام را که دلتان می خواهد در ذهن تان خیال کنید. کنار خانواده نشستاید و همراه با آن ها در اتمسفری همیشه دوست داشتنی نگاه همگی تان به صفحه تلویزیون قدیمی است. محو تصاویری هستید که روبه روی شماست: مفتش شش انگشتی در حال تعقیب شعبون خان است و در میانه بلبشو و شعار و چماق و جنگ مغلوبه وسط لاله زار تهران قدیم، اسلحه اش را سمت شعبون خان نشانه می گیرد و او را به ضرب گلوله از پای درمی آورد. مبهوت این سکانس و در حال تحسین کردن مردی که پشت این سریال ایستاده است و ما را به ضیافت دلنشین کلام و ماجرا میهمان کرده هستیم که در ذهنمان صدای او، علی حاتمی را می شنویم که: کات. ■